

انواع صدف در همه نقاط دریا از سواحل ایران و عمان و غیره
محرکه یکنوع صدف کوچک و نازکی است صید شود
و مروراید بیشتر از آنها بیرون آید لیکن مروراید درشت بندرت در آنها
مشاهده میشود .

غواص ها عقیده دارند محار ها بعد از آنکه شکافته و تقطیش شد
بدریا بریزند بگمان آنکه تا سال آینده محار و مروراید جدید را تولید
خواهد نمود .

در موقعیکه تجارت آلمانی ها در خلیج فارس جریان داشت معامله
محار يك رشته تجارت معتبری شده بود تجارتخانه (رابرت و نکهوس) ایتیماع
کرده به آلمان میفرستاد در جنگ عمومی تجارت محار متوقف شد ولی بعد از
جنگ محداً شروع شد بقیه دارد

عوامل ترقی و انحطاط

- ۲ -

راستگویی از مسائلی که فوائد بیشتر آن برای ترقی ملت
و ایفاء بوعده مافوق تصور ما است و بزرگتر نویسنده هم نمیتواند
بطور کامل محسنات و مزایای آنرا شرح دهد صفت راست گویی و ایفاء
بوعده است .

اگر انسان دارای هر قسم علم و هنر باشد تا از فضیلت راستگویی
بهره مند نباشد نمیتوان او را آدم شمرد .

راست گویی و ایفاء بوعده بیش از هر چیز برای يك جامعه ضرورت
دارد و از هر عامل برای پیشرفت امور اجتماعی يك ملت و اصلاح خرابی
های آن مؤثرتر است . وقتیکه راستی و صداقت و رعایت پیمان از میان
يك قومی رخت بر بست و بجای آن دروغ و پیمان شکنی و خلاف وعده
و پشت هم اندازی شیوع یافت بکلی زندگانی فردی و اجتماعی آن ملت
دوچار اختلال میگردد زیرا قوام امور اجتماعی بسته بوجود اطمینان و

اعتماد افراد بیکدیگر است و آنهم جز در سایه راستی و درستی صورت پذیر نیست چه، راستی مثل قوه جاذبه که ذرات کوچک را بهم پیوند مینماید و تشکیل يك جسم بزرگ میدهد افراد يك ملت را با هم متحد و مربوط میسازد که بتوانند بنیروی اتحاد و تعاون کارهای خود را انجام دهند، و تا راستگوئی در میان آنها حکمفرما نباشد ازین اتحاد و تعاون میسر نخواهد بود و همانطور که اگر وقتی قوه جاذبه خاصیت خود را از دست داد آن ذرات از هم متلاشی شده و معدوم میشوند.

هرگاه افراد ملتی صفت راستگوئی را ترك کردند رابطه اجتماع آنها منحل گشته اوضاع زندگانی شان درهم و پریشان میشود و هر قدر افراد يك ملتی بیشتر بر راستگوئی متصف باشند رابطه اجتماع آنها محکم تر و قویتر است و برای همین است که پیغمبران و حکماء و فلاسفه پیوسته مردم را بر راستگوئی امر و توصیه فرموده اند. قرآن شریف همه جا به آواز بلند بیرون خود را بر راستگوئی و صداقت امر نموده دروغ را تالی کفر و دروغگو را مستوجب لعنت دانسته است. حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب میفرماید راستگوئی را پیشه کن ولو اینکه راستی بضرر خودت باشد، و از دروغ پرهیزاگرچه دروغ برایت مضمن فائده باشد. ارسطو میگوید بهترین سخنها سخن راست است. ملل خوشبخت مغرب زمین همانطور که در هر چیز بر دیگران برتری دارند در این صفت نیز کسی بیابۀ آنها نمیرسد. یکی از نویسندهگان بزرگ مصر مینویسد بواسطه غلبه صداقت بر دروغ و درستکاری بر غش و خیانت، حس اعتماد و اطمینان بدرجه در فرانسه زیاد است که بعضی از روزنامه فروشها روزنامه های خود را روی سکوئی در خیابان میگذارند و هر کس طالب باشد قیمت آنها را میگذارد و روزنامه را بر میدارد و هیچ گاه اتفاق نمی افتد که روزنامه را بدون قیمت بردارند و یا به پول هائیکه در آنجا جمع شده دست زنند. آقای دکتر مصدق از قول یکی از وزراء مختار ایران در دربار لندن حکایت میکرد که در باک انگلستان ابدأ معمول نیست که قبض رسید پول را بدهند، هر کس پولی

می آورد اسم و مقصود خود را از آوردن پول مینویسد و میرود و هیچگاه واقع نمیشود که پولی را انکار نمایند و این اعتماد فوق العاده فقط بواسطه غلبه صفت راستی و صداقت بر دروغ است و از همین دو مثال کوچک میتوان بدرجه خوشبختی و سعادت، آن ملل پی برد

بدبختانه ما بهر رشته از امور اجتماعی خود نظری افکنیم می بینیم

بدبخت ترین ملل روی زمین هستیم

چنانکه دروغگوئی یکی از صفات مسلمه ما شده است ، و بحدی این صفت در میان ما شیوع دارد که شخص راستگو را بحماقت و بی خردی نسبت میدهیم و کلمه « صادق » را بر اشخاص ابله اطلاق میکنیم ، و دروغگو را زرنگ و هوشیار مینامیم . و طوری دروغ گوئی عادت و ملکه ما شده است که اغلب بدون تصور نفع یا اندیشه زبانی دروغ میگوئیم . مثلاً اگر انسان از یکتفر که ابدأ اصفهان را ندیده پرسد که آیا شما مناره جنبان اصفهان را دیده اید ؟ در صورتیکه نه دیدن آن افتخاری دارد و نه هم ندیدن آن نقصی است بلا فاصله شروع بتوصیف مناره جنبان مینماید . از این هم بگذریم اگر احیاناً یکتفر پیش یکی از دوستان راجع به کار و زندگانی خود بدون اینکه چشم داشت مساعدتی داشته باشد درد دل کند فوری آقا داوطلب شده میگوید من این کار را اصلاح میکنم و طوری وعده میدهد که طرف آن کار را انجام گرفته تصور مینماید ولی پس از یکسال وعده های دروغ و معطل گذاردن آن بیچاره معلوم میشود که آقا یک قدم هم در اینراه بر نداشته و فقط مدتی او را اغفال نموده که از راه دیگری اقدام ننماید یا هم یکتفر در خیابان به انسان بر میخورد و از عدم ملاقات به درجه اظهار دلتنگی مینماید که شخص تصور میکند اگر برای ملاقاتش نرود سخته خواهد کرد ؛ ولی وقتی که رفت با آنکه وقت و ساعت هم تعیین کرده میگویند آقا حاضر نیست . بارها هم اتفاق می افتد که شخصی با صرار وقت ملاقات از انسان میخواید و باز هم روز و ساعت تعیین میشود و انسان یکروز بانتظار ایشان در خانه بسر میبرد ولی آقا مثل اینکه هیچ حرفی نزده و هیچ کسی را هم

منتظر نگذاشته بی خیال در خانه می نشیند و نمی آید. همین مسائل کوچک نه بنظر ما چون در آن واقع هستیم بی اهمیت می آید به درجه درزندگانی يك ملت دخیل است که نمیتوان حدی برای آن تعیین نمود و بزرگترین مضرات آن سلب اطمینان مردم از همدیگر است که دیگر کسی نمیتواند بقول کسی اعتماد کنند و هیچ کس در مقابل دیگری تکلیف خود را نمیداند.

از مسائل معاشرتی که جز اشخاص دقیق نمیتوانند بمضرات آن بر خورند میگذریم دروغگوئی و اختلاف دل و زبان بتمام رشته های زندگانی ما سرایت کرده بحدی که تجار نیز اعتبار سابق خود را از دست داده اند و کار بجائی رسیده که باید هر تاجری شخصاً خود متصدی کار های خویش باشد و بکفته یکی از بزرگان ایران هر تاجری مجبور است که شخصاً با مال خود به بازار مکاره یا سایر بازار های دنیا برود و یا هم مال خود را توسط یکنفر فرنگی بفرستد و الا بایرانی مثل خود اطمینان ندارد واقعا کار ما در قسمت اخلاق بجای خیلی بدی کشیده بحدی که دو نفر بهم اطمینان ندارند که متحداً در يك کاری با هم شرکت کنند و انسان نمیتواند بقول هیچکس اعتماد نماید، آیا تلخ تر از این زندگانی هست که همه افراد يك ملت نسبت بهمدیگر بد بین باشند و هیچکس نتواند بدیگری اعتماد نماید، بعقیده من اگر بزرگان و عقلاء مملکت برای بر طرف نمودن این عادت ناپسند کمر نه بندند و با این خوی نکوهیده مبارزه نکنند نه فقط به هیچ جا نخواهیم رسید بلکه تار و پود اجتماع ما از هم متلاشی خواهد شد زیرا قدرت و عظمت هر ملت باندازه اعتمادی است که افراد ملت بهمدیگر داشته باشند و اعتماد هم جز در سایه راستگوئی و رعایت پیمان و پای بندی بقول دوعده امکان پذیر نیست از عواملی که باز در ترقی و انحطاط ملل دخالت کلی پاكیزگی دارد نظافت است البته تأثیر نظافت در نهضت و انحطاط

ملل مثل تأثیر بنزین در حرکت اتومبیل واضح و آشکار نیست که هر کس آنرا به بیند و احساس کند، ولی اشخاص دقیق که بعلم و موجبات اشیاء پی برده اند معتقدند که نظافت مثل آب و خوراك و لباس و علم برای

جامعه لازم است، و همانطور که اگر انسان چند روز از تناول غذا خود داری کند و یا چند شبانه رور نخوابد، ناخوش و غلیل میشود و بالاخره کارش بهلاکت میکشد، خانواده ها یا اشخاصی که بکلی نظافت را رعایت ننمایند نیز روح کسالت و تنبلی و خمول بر آنها مستولی شده قادر بانجام هیچ امری نخواهند بود و بالمآل مثل کسی که از خواب دوری کند ناخوش و غلیل میشوند و سرانجام امرشان باز تباهی و هلاکت است

کسیکه در منزل کثیف با شهر پر از کثافت و گرد و غبار زندگانی نماید و یا بدن و لباس و رختخوابش چرکین باشد و متألم نشود فاقد فهم و ادراک و ذوق سلیم است و چنین آدمی هیچ گاه نمیتواند يك فکر صحیحی را بنماید و با کوچکتر نقشه برای آتیۀ خویش طرح ریزی کند. بدبختانه همانقسم که ما فاقد اغلب مزایای تمدن هستیم نظافت را نیز بکلی فاقدیم یکنظر بجویهای آب طهران بخوبی ثابت مینماید که هنوز ما بمحسّنات نظافت پی نبرده و معنی آنرا درک نموده ایم. اهالی پایتخت مملکت ما که باید در هر چیز برای اهالی ولایات سر مشق باشند کثافت های درون منازل خویش را در جویهای آب خود میریزند و هیچ احساس نمیکنند که خودشان از آن آب خواهند خورد و به درجه این مسئله عادی و بی اهمیت شده که همه با چشم خود می بینیم که در جلو منازل ما کهنه های اطفال شیر خوار و لباس اشخاص مریض و هزار ها چیز دیگر در جوی میشوند و هیچ گونه اعتراض بر اعمال آنها نمینمائیم. و به درجه این مسئله را عادی و بی اهمیت میشماریم که اگر احیاناً پلیس بر حسب وظیفه که دارد بخواهد جلو گیری کند بجای اینکه او را تشویق نمائیم اغلب از مرتکب طرفداری میکنیم و تصور مینمائیم که يك نوع ظلم و تعدی است که باو مینماید و این مسئله بخوبی انحطاط ذوق ما را میرساند و الا تصور نمیرود که وحشیهای افریقا هم عمداً کثافت را در آبیکه میخورند بریزند. این مطلب علاوه بر اینکه فساد ذوق ما را میرساند و دلیل است که بکلی فاقد احساسات لطیف و رقیق هستیم که از ایشگونه مسائل متأذی شود يك مطلب دیگر را نیز

ثابت مینماید و آن این است که ایرانی ابداً اجتماعی نیست و بقدر سرمونی بمسائل اجتماعی اهمیت نمیدهد و الا همان کسی که چیزهای کثیف در جویهای جلو خانه اش می‌شویند و خاک و رو به در آن میریزند حاضر نیست اجازه دهد که کسی دستش را در آب انبار داخل خانه اش بشوید ولی چون جوی متعلق بعموم است و دیگران نیز از آن استفاده مینمایند ولو اینکه او شریک آن استفاده است بدان اهمیت نمیدهد



هما نام رومانی است که بتازگی بقلم دوست هوشمند ما آقای مطیع الدوله حجازی از طبع خارج گردیده و بخلاف سایر رومانهای امروز که اغلب ترجمه از زبانهای غربی است و مضامین آن همه فرنگی است این کتاب فکر خود آقای حجازی و مضامین آن ایرانی است. این کتاب مثل سایر رومانها بر اساس یک معاشقه طرح شده ولی تقریباً نویسنده فاضل آن تمام افکار فلسفی و ادبی خود را در آن شرح داده و اینک ما برای نمونه چند قطعه از آن نقل میکنیم

صفحه ۷۴ « داد از ظلم وجدان ، این چه حسی است که رضای آن جز بنا کامی ما صورت نمیگیرد ، باز اگر این قوه در همه افراد بیک نوع حکمفرما بود از همه شرور و جنایات جلوگیری میشد ، افسوس که این حاکم غیر مرئی که نامش را وجدان گذارده ایم مطابق روحیات هر کس و مقتضیات هر وقت احکامش متفاوت است » پس از این عبارت جمله در خصوص وجدان مینویسند که ما نقلش را صلاح ندیده و کاش ایشان هم مینوشتند زیرا در دنیا نفوس خبیثی یافت میشود که مستعد است یک چنین عبارتی را دیده و سرمشق خود قرار دهد ، صفحه ۶۳ « خاطر بکه از فرط تعلیم و تفکر ظریف نشده باشد تصور فداکاری و گذشتن از نفع خود برای خاطر دیگران در آن راه نمی‌یابد » صفحه ۶۲ « هیچوقت خودمان را چنانچه هستیم نمی‌نمائیم ، بهیچکس اجازه نمیدهیم صورت حقیقی ما را به بیند مثل این است که یک عده ناممدودی ماسک یا صورت مصنوعی با خود داریم و هر لحظه با یک مهارت و سرعت غیر قابل تصور یکی از آنها را که مناسب با آن حال و موقع است بصورت میکشیم »